



۱۷ شهریور در حافظه ایران

قَابِ قَرَمَز: جَمعه سیاه

امروز هفدهم شهریوره. شاید تاریخش تو ذهنت نباشه، اما روی تقویم انقلاب، این روز قاب خودش رو داره: قاب قرمز؛ ولی بهش می‌گیم جمعه سیاه. بیا تا بهت بگم چه خبره.

از مدت‌ها قبل، شاه و تیمش یه بازی ناجوانمردانه راه انداخته بودن؛ مردم رو دو دسته کنن: یک طرف، عاشق‌های بی‌باک امام که برچسب «تندرو» گرفتند و طرف دیگه، اون‌هایی که به خیال رژیم «معتدل» بودن و می‌شد باهاشون معامله کرد. نقشه‌ش ساده و کثیف بود: از دلِ صفِ یکی شده، شکاف بن‌دازه وسط.

چهارده پونزده شهریور، آیت‌الله خامنه‌ای که
تو جیرفت در تبعید بودن، نشستن پای نامه به یکی از
بزرگان قم؛ نوشت که این فقط برچسب نیست، تله‌ست.
شاه دنبال بهانه‌ست که مخلصان امام رو بزنه و بقیه رو
بی‌آنکه خودشون بفهمن، روبه‌روی اون‌ها قرار بده.

۱۶ شهریور، تهران یک پارچه امید بود. راهپیمایی
پرشور، وعده فردا و قرار میدان ژاله؛ اما نیمه‌شب،
ورق برگشت. بدون خبرسانی درست، وقتی مردم خواب
بودن و ساواکی‌ها بیدار، حکومت نظامی تصویب شد.
حالا مردم چطوری باید از مصوبه جدید مطلع می‌شدن؟
این دیگه به شاه و ساواک مربوط نمی‌شه!!! ساواک

و سربازخانه‌ها خبر داشتن، ولی مردم، نه.

صبح هفده شهریور، مردم با همون امید دیروز آمدند. میدان هنوز بیدار نشده بود که لوله‌های تفنگ هم بیدار شدند. نه اخطار، نه تیر هوایی ... فقط شلیک مستقیم. صدای انفجار گلوله شد، صدای شکستن استخوان‌ها. میدان ژاله پر شد از بوی خون، باروت و فریادهایی که به سقف شهر چسبیدند.

پشت این قتل‌عام فقط شاه و ساواک تنها نبود. آن طرف دنیا، واشنگتن هم بیدار بود. کارتر پشت خط تلفن به شاه گفت: «نه عزیزم، برو جلو. غمت نباشه. ما پشتتیم.» ارتش هم که پر بود از مستشارهای

آمریکایی که خیلی خوب می‌دونستن دارند به قلب
مردم شلیک می‌کنند.

وقتی خبر رسید به جیرفت، آقا در حاشیه همان
نامه نوشتند: «باش تا صبح دولتش بدمد، کاین هنوز
از نتایج سحر است.» یک هشدار کوتاه، سنگین
و پیش‌بینی‌کننده!

بعدش، آنچه پیش‌بینی شده بود، اتفاق افتاد:
بازداشت، فشار و خفقان؛ ولی نتیجه مهمه که برعکس
شد. خون، جرقه بود؛ جرقه‌ای که اعتراض‌ها را شعله‌ور
کرد تا آخرین شمع عمر رژیم را فوت کند و شیشه عمر
دیو را بشکند.